هوالعلیم

انطباق کلام اولیاء الهی با تعریف شرع

شرح حدیث عنوان بصری ـ ادامه بحث حجیت فعلی ولی الهی ـ جلسه ۱۹۵

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ باللَه مِنَ الشّيطان الرّجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلى الله على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد
اللّهم صلّ على محمّد و آل محمّد
وعلى آل بيته الطّاهرين، و اللعنى على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدّين

اگر نظر شریف رفقا باشد، مطالبی در کیفیت حجیت فعل ولی خدا، و عدم جواز عرضه آن بر کتاب و سنت صحبت شد، به این معنا که انسان نباید فعل ولی خدا را بر کتاب و سنت عرضه کند، مثل فعل امام علیه السلام. وقتی که امام علیه السلام به انسان یک مطلبی را می‌فرمایند، دیگر انسان نباید شک بکند که این مطلب صحیح است یا نه؟ حالا امشب بروم فکر کنم و فردا بیایم جواب بدهم! بروم ببینم در مدارک، در کتب، در کتاب، در قرآن، در سنت، جامع الأحادیث، وسائل الشیعه، تهذیب، این کتب علماء و بزرگان، راجع به این مطلب چه آمده؟!.

فرض کنید که امام زمان علیه السلام ایشان به ما امر کنند که امشب شما باید تا صبح نخوابید و باید به نماز بایستید. خب، من می‌توانم بگویم که آقا این چه امری است که شما دارید می‌کنید؟ اطبّاء و پزشکان، به ما امر کرده‌اند که باید در شب پنج ساعت استراحت داشته باشید، و این امر شما با امر اطباء مخالف است و امر اطباء مقدم است ...! این‌طوری می‌شود دیگر! نتیجه همین است دیگر!

زیرا صحت و سلامتی بدن واجب است، و اضرار بر بدن حرام است، پس بنابراین شک پیدا می‌شود که اصلا این امری که شما می‌کنید، نعوذ باللَه، نعوذباللَه، حالا ما دیگر داریم این چرت و پرت‌ها را می‌گوییم و داریم به گردن امام زمان هم می‌گذاریم! نعوذباللَه، این مطلب شما، بر خلاف کتاب است! ولا تلقوا بأیدیکم إلی التهلکة! حتی گفته‌اند اگر شب نخوابید احتمال ناراحتی هست برای شما، ممکن است سکته بکنید، سکته مغزی ممکن است بکنید، سکته قلبی ممکن است بکنید و آثارش هم که خب ممکن است پیدا باشد به حسب ظاهر، آزمایشات، عکس برداری‌ها، معاینات ...، تمامی این‌ها حکایت از این می‌کند.

حالا همین موقع امام معصوم علیه السلام، بیایند به بنده بفرمایند امشب شما نباید بخوابید و باید تا صبح به عبادت مشغول باشید، نماز بخوانید و یا قرآن بخوانید و با کسی هم نباید صحبت کنید. خب جا دارد که ما شک بکنیم در صحت کلام امام و نفوذش یا نه؟ بالاخره این الآن مطلب قطعی است، حالا شک هم فوقش نسبت به یک مسئله نداشته باشیم، ولی صحبت در این است که إخطاری که عوامل و علل ظاهری و أسباب ظاهری به یک مریض داده‌اند، اخطار، اخطار جدی است، شوخی نیست و علم آور است. مسائل عادی، علم ظاهری و علم عرفی برای انسان ایجاد می‌کند. خب چه باید کرد؟ این صحبت‌هایی که خب تا به حال کردیم

همه در این زمینه بود.

بعضی از نامه‌هایی که به بنده از این طرف و آن طرف می‌دهند به نظر می‌رسد که آنطور که باید و شاید در مطالب دقت نشده است. حالا حمل به صحتش این است! و در باب کیفیت تعلق حکم به عبد و به مکلّف در جلسات گذشته خدمت رفقا و دوستان عرض شد که ما، یک حکم ثابت نداریم که یک حکم فیکس تعریف شده و مشخص شده‌ای باشد که سائر مطالب و دستورات، باید بر آن حکم تعلق بگیرد.

اشکالی که در اینجا هست این است که ما تصور می‌کنیم که مثل آیین نامه از قبل تنظیم شده‌ای که برای یک سازمان قرار می‌دهند، که چه مدیر این سازمان ثابت بماند، یا تغییر پیدا کند، باید بیاید از این آئین نامه تبعیت کرد. فرض کنید که از این ساعت سازمان دربش باز می‌شود و در این ساعت هم بسته می‌شود، اوقات استراحتی که برای اینجا هست، فرض کنید که در یک همچنین اوقاتی هست. وقت نمازش چطور است، وقت ناهارش چطور است، حقوقی که به افراد داده می‌شود باید طبق این ضوابط باشد، امتیازاتی که داده می‌شود ... خب این آئین‌نامه‌ای است که همه سازمان‌ها دارند، همه نهادها دارند، هر معامله‌ای که بخواهد انجام بشود و هر برنامه‌ای که بخواهد در یک کشور انجام بشود، حتی در مسائل خانوادگی هم طبعا باید یک آئین‌نامه‌ی از پیش تعیین شده‌ای وجود داشته باشد، تا این‌که بتواند آن مجموعه در کارش موفق باشد و هرج و مرج پیش نیاید. اختلاف سلیقه در آنجا مانع از آن روند کار نباشد. این‌ها مسائلی است که طبیعی است و باید هم باشد. هر وزارت‌خانه‌ای برای خودش یک آئین‌نامه خاص خودش را دارد. هر سازمانی برای خودش یک حساب و کتاب تعریف شده‌ی خاص خودش را دارد، آن مدیر هم که می‌آید، مسئول هم که می‌آید، معاون هم که می‌آید، می‌آیند خودشان را با آن آئین‌نامه تعریف شده قبلی وفق می‌دهند و نمی‌تواند بگوید آقا من مدیر جدیدم، از امروز آمده‌ام، به دلخواه من فردا همه از ساعت ده بیایید! مملکت به هم می‌ریزد.

نه آقا، این آئین نامه می‌گوید ساعت هشت بیایید، بچه وزیر باشد، مدیر باشد، هرکس باشد باید طبق این ساعت بیاید و طبق این ساعت هم کارها را انجام بدهد و برود. چه ثابت باشد و چه متغیر.

اما احکام اسلام اینطور نیست که یک احکامی باشد از پیش تعیین شده و ثابت، که هرکسی که می‌آید، از آن افرادی که به نحوی مستند و متعلق به این حکم هستند ...،

البته بحث من راجع به مجتهد ظاهری و مجتهد اصطلاحی و کسی که مبانی و مطالب را از روی ادله ظاهری استنباط می‌کند نیست. مجتهد ظاهری، و مجتهد اصطلاحی، آن مجتهدی است که قدرت استنباط دارد، و می‌تواند با تشخیص صحیح، نه تشخیص غلط، با تشخیص صحیحِ آن مبانی کلی، جزئیات را به آن کلیات ربط بدهد و مصادیق برای آن کلیات را برای مخاطبین و مقلِّدین خودش نه برای بقیه مردم، فقط برای مقلدین یا مقلد خودش تعیین کند. که الآن آن حکم شرعی مصداقش برای شما این است، شما الآن باید این کار را

انجام بدهید، باید آن کار را انجام بدهی، وظیفه تو الآن این است. وظیفه تو الآن این است که این معامله را انجام بدهی. وظیفه تو الآن این است که این معامله را انجام ندهی. وظیفه تو این است که الآن فلان چیز را بخوری، یا وظیفه تو این است که از خوردن فلان چیز صرف نظر کنی. مصادیق را بیاورد به آن مبانی کلی تطبیق بدهد و برای مکلف حکم را بیان کند.

این می‌شود مجتهد اصطلاحی و مجتهد ظاهری. که البته شرائط این مجتهد برای مقلد فرق می‌کند و این طور نیست که مقلد در هر شرائطی و در هر وضعیتی بتواند از او تقلید کند. مثلا فرض کنید که الآن مجتهد او در صورتی که علم به خلاف نداشته باشد الآن مجتهد او همانطور که عرض کردم می‌گوید امشب شب اول ماه شوال است و ماه رؤیت شده است و من برای همه مقلدین خودم حکم می‌کنم برای این‌که فردا کسی نمی‌تواند روزه بگیرد در حالی که من می‌دانم افرادی که آمدند و پیش او شهادت دادند، شهادت به دروغ داده‌اند. اتفاق نمی‌افتد؟ بله اتفاق می‌افتد!.

خودِ بنده، خودِ بنده، چرا جای دور برویم؟ مواردی عدیده‌ای اتفاق افتاده که آمدند پیش بنده و شهادت به دروغ دادند. این از من، که اگر تحقیق نمی‌کردم حکم دیگری می‌دادم، مگر بنده معصومم؟ معصومم؟ نخیر! دیگران هم مثل من. کی گفته که من معصومم؟ بلند شود بیاید اینجا! هرکس که می‌گوید! از مجتهد، مرجع، طبیب، پزشک، مهندس، کاسب، تاجر، هرکس هست که می‌گوید معصوم است، بلند شود بیاید!، کی است؟! دو تا سؤال از او می‌کنیم، بفهمیم در این دنیا چند تا معصوم داریم؟! آن‌وقت می‌فهمیم فقط یکی هست! دوتا سؤال از او می‌کنیم، آنوقت همه می‌فهمند معصوم فقط یکی بیشتر نداریم.

ما که معصوم نیستیم، تکلیفمان هم همین است. آیا تکلیفی که امام زمان بر عهده بنده گذاشته همان تکلیفی است که خودش دارد انجام می‌دهد؟ ابدا! صد میلیارد سال از من بگذرد به اندازه سر ناخن نمی‌فهمم در آن نفس قدسی چه دارد می‌گذرد! صد میلیارد سال بگذرد! نه یکی دو سال و عمرهای شصت، هفتاد ساله ما. صدمیلیارد سال بگذرد، بنده به اندازه سر ناخن ... این‌ها که می‌گویم اغراق نیست، حرف مفت هم نیامدم امشب برای شما بزنم، یا به همه کسانی که می‌شنوند. به اندازه سر ناخن هم ما نمی‌فهمیم در دل قدسی امام زمانمان چه می‌گذرد. به این می‌گویند امام توجه کردید؟ یعنی منی که الآن پنجاه و پنج سال است که دارم درس می‌خوانم و به اینجا رسیده‌ام که اگر صد میلیارد سال با همین وضعیتی که تا به حال گذرانیده‌ام بگذرانم ... بقیه هم مثل ما، چه فرقی می‌کند؟ حالا یکی، دو تا کتاب کم خوانده، یکی دو تا اضافه خوانده، به کسی که وحی نشده، به کسی که الهام نشده، به کسی که جبرئیل نازل نشده، شده یا نه؟ نشده! اگر شده بیاید، بسم اللَه! به قول معروف پرونده باز و اعمال هم روشن و هویدا. از خط قرمز تشیع نباید عبور کنیم، آقایان! خط قرمز ما امام زمان علیه السلام است، نباید از آن عبور کنیم. ... منِ با این وضعیت، منِ با این مدرکات، منِ با این کیفیت،

که در یک حد متوسطی مطالب را خب چند تا ضَرَبَ ضَرَبایی با هم سر هم کرده‌ایم و همه هم تصور می‌کنیم که علی آباد هم شهری است ...!، اگر صد میلیارد سال بر این وضعیت من بگذرد، به اندازه سر ناخن نمی‌توانم آنچه که در نفس امام علیه السلام می‌گذرد، در قلب او می‌گذرد، در اراده او می‌گذرد، در روش تصرفاتش می‌گذرد، در کیفیت کارش با بندگان خدا می‌گذرد را بفهمم، درست شد؟

ما چند نفریم؟ ما در این کره زمین چند نفریم؟ فرض کنید شش میلیارد، نمی‌دانم، یک وقتی سه چهار تا بود، حالا پنج شش تا شده، خیلی مردم زاد و ولد می‌کنند. جمعیت هم خب اضافه می‌شود دیگر، ما چقدریم؟ ما خیال می‌کنیم که وقتی که حضرت می‌فرمایند: إنّا غیر ناسین لذکرکم و لا مهملین لمراعاتکم، این حرف است، شوخی است! خب بالاخره حضرت فرموده، به شیخ مفید هم فرموده، خیال نکنید شما اینجا راحت نشسته‌اید، آمدنتان دست خودتان بوده! خیال نکنید! خیال نکنید این امنیتی که بر تشیع هست این‌ها به خاطر کارهای حسن و حسین و تقی و نقی بوده! خیال نکنید این احساس آرامش، این احساس سکونتی که الآن هست شما در آن تاثیر داشته‌اید. اگر اراده ما نبود، و اگر خواست ما نبود، دشمنان خدا، و دشمنان اسلام، و دشمنان خدائی که هم در چهره کفر و هم در چهره اسلام و تشیع، ولی دشمن ... شما را له می‌کردند! عبارت امام این است: لاصْطَلَمَکُمُ الأعداء. له‌تان می‌کردند! کی شما را نگه داشته؟ کی نگه داشته؟ کی اینطور شما را با آرامش جلو می‌برد؟ چقدر ما به امام زمان‌مان معرفت داریم؟ چقدر از امام زمان‌مان اطلاع داریم؟ خیال می‌کنیم امام زمان یک آدمی است که پشت کوه قایم شده، هر وقت خدا بخواهد ظهور می‌کند. خب عمه من هم می‌تواند بلند شود برود، خاله من و عمو و دایی و هر کسی می‌تواند بلند شود برود یک جایی و بعد از یک مدتی بیاید. از این کارها و بازی‌ها مگر در نمی‌آوردند؟

در جریان بهائیت، اگر کسی که تاریخ بهائیت را مطالعه بکند، از این بازیها بوده که یک نفر را می‌بردند و یک مدت قایمش می‌کردند و به افراد نشانش نمی‌دادند.

یک وقتی ما از این کتابها می‌خواندیم، از کف تا سقف ما کتاب بهائیت خواندیم. از این مسخره بازی‌ها، که طرف قایم بشود و به مردم نشان داده نشود و یک موقع بیاید و فرض بکنید که مردم را در یک کاریزماتیزم همین‌طور نگه دارند و فضای مجازی ایجاد بکنند که بعد می‌آید و ... آقا این بهاء اللَه می‌آمد برای مردم صحبت بکند، چه عرض کنم؟ چه چیزهایی می‌گفت، چه عرض کنم؟ این مردم های های گریه می‌کردند! این اشک‌ها از کجا در می‌آید؟ إ إ إ این یابو نمی‌فهمید پنج انگشت در دست راستش هست، یا شش انگشت! یعنی نفهم‌تر از این آدم گیر نیاوردند که بیاورند سر مردم را با آن کلاه بگذارند. های های گریه می‌کردند از این توفیقی که خداوند نصیب بهائی‌ها کرده!

که بله، بهائی‌ها خیلی ... همچین سرش را هم تکان می‌داد و یک ریشی هم داشت تا اینجا و یک کلاه

سفیدی هم می‌گذاشت آدم خیال می‌کرد جبرئیل امین دارد از این دستور می‌گیرد! بعد به این‌ها می‌گفتند نگاه به حضرت بهاء نکنید! نگاه نکنید! چشم طاقت دیدار جمال حضرت بهاء را ندارد! این مردم بدبخت عین گوساله همینطور سرشان را انداختند پایین، نکند چشمشان یک وقتی نگاه بکند چون از آنجا یک لیزر می‌زنند در این چشم! و شبکیه و قرنیه و همه را چیز از بین ببرد ...

این تبلیغات چه بود آقا؟ حقه بازی است! کلک است! مردم را در احساسات نگه داشتن است. از عقلانیت دور کردن است، بگویم؟!! اضافه بکنم؟!! آنوقت این آقا می‌آید، برای مردم صحبت می‌کند، از توفیقی که خداوند نصیب بهائی‌ها کرده! چه می‌گوید؟ می‌گوید: بله، خداوند توفیق عجیبی به این بهائی‌ها داده ... شخصی نقل می‌کرد رفته بودم کنار رودخانه و این مرغابی‌هایی که از روی هوا رد می‌شدند را شکار می‌کردند، بعضی‌ها بودند از این مسلمان‌ها و بهایی‌ها، وقتی آنها تیر می‌زدند، یک مرغابی می‌افتاد، اما وقتی یک بهائی تیر زد دوتا مرغابی یک دفعه با هم افتاد!!

این کل معرفتی بود که این یابو دارد به این مردم می‌گوید. یعنی طرف را چهار سال نگه داشته‌اند، که بیاید از افاضات این در این جلسه بهره‌مند بشود، افاضاتش هم این است! که وقتی بهائی تیر می‌زند به مرغابی، مرغابی دو تا سه تا می‌آید! این‌ها را در کتاب‌ها نوشته‌اند، از خودم نمی‌گویم ها! عرض می‌کنم بنده در تاریخ بهائیت یک وقتی خیلی مطالعه داشتم، تمام کتاب‌هایشان را مطالعه کرده‌ام، کتب اصلی‌شان را مطالعه کرده‌ام، کتب تاریخشان را مطالعه کرده‌ام، کتب ... درست شد؟

ما خیال می‌کنیم خدا امام زمان را همین‌طوری در پس غیبت نگه داشته و بعد می‌خواهد شیعیان و مردم دنیا را در یک فضای مجازی توهمی و تخیلی نگه دارد!، یک امام زمانی است که فعلا کناری است، می‌آید، غصه نخورید، حواستان باشد، مواظب باشید خطا نکنید، خلاصه دعا کنید زود بیاید، که وقتی این مردم دیگر های های های شروع کنند به گریه کردن: امام زمان آمد! امام زمان آمد!.

چند شب پیش چند تا از دوستان آمده بودند از یک جایی برای دیدن من. گفتند آقا کی حضرت ظهور می‌کنند؟ گفتم: ما که علم غیب نداریم! غیب اختصاص به خدا دارد و اولیاء خاص او، که اگر هم علم داشته باشند آن‌ها به کسی نمی‌گویند. ولی یک علامت و یک نشانه من خدمتتان می‌گویم: آن وقتی که دیگر مردم عکسی را در ماه ندیدند، آن موقع دیگر زمان ظهور حضرت است! فعلا نه! فعلا همه ما عکس می‌بینیم! هرچه را می‌خواهیم می‌بینیم دیگر! هرچه را بگویند ببین می‌بینیم! آن وقت زمان ظهور است، یعنی چی؟ یعنی تبدّل احساسات به عقلانیت.

وقتی که عقل انسان کار بیفتد، به جای کار افتادن بقیه جاها، مغز انسان کار بیفتد، آن موقع زمان ظهور حضرت است. این امام زمانی که ما خیال می‌کنیم فقط دارد ما را اداره می‌کند این امام زمان است؟ نه عزیزم،

امام زمان این نیست، این که من می‌گویم صد میلیارد سال، یک گوشه‌اش را نشان بدهم، حرف بی‌خود نمی‌زنم، حرف بی‌خود نمی‌زنم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید تمام عالم وجود، وجودِ ظاهری از زمین، ماه، خورشید، منظومه شمسی، ثوابت، سیارگان، کل عالم، کهکشان‌ها، تا جایی که بروید و ستاره ببینید و نور ستاره را از دور إدراک بکنید، که فعلا مرتبا با وسائل جدید دارد مسائل جدید روشن می‌شود، کل این عالم وجود نسبت به عالم مثال، مثل یک قطره به اقیانوس است! حالا این چند قطره است؟ کسی می‌تواند بگوید؟ شما یک قطره را نگاه کنید در اقیانوس، کل این عالم را به اندازه یک قطره است. و این مسئله را نشان می‌دهند، به افراد نشان می‌دهند، افراد، سالکان، سالکان راه خدا در مسیر خودشان به بعضی از این مسائل برخورد می‌کنند، در طی مسیر چیزهایی را مشاهده می‌کنند.

این عالم مثل یک قطره است نسبت به آن عالم که مثلا اقیانوس اطلس باشد. بعد حضرت می‌فرمایند: عالم مثال به نسبت به عالم ملکوت، مثل یک قطره است نسبت به یک اقیانوس. همینطور می‌گویند تا هفت مرتبه، آنوقت ما نباید هنگ بکنیم؟ (گیج بشویم) شما می‌توانید اصلا تصور بکنید که قضیه چی است؟ امام زمان دارد تمام این عوالم را اداره و تدبیر می‌کند. حال ما چقدر هستیم؟ اصلا سر سوزن هم شد؟ یک اپسیلون هم شد؟ سر سوزنی شما توانستید خودتان را به حساب بیاورید؟ با این مطلبی که گفتم؟ این امام زمان ماست.

لذا، خیلی جرأت می‌خواهد، آقایان! خیلی جرأت می‌خواهد که ما بیاییم و نعوذباللَه، و نعوذباللَه، و نعوذباللَه، آن القابی که مربوط به امام زمان است، بنده بیایم به خودم نسبت بدهم، بنده بیایم خودم را متّصف کنم، بنده بیایم خودم را جوری ارائه بدهم، مطرح کنم، که در ذهن مردم ...

چند شب قبل بود، مشهد مشرف بودم، رفتم سر مزار مرحوم آقا فاتحه خواندم. دو سه تا زن بودند در آنجا، وقتی که فاتحه خواندم، یکی از آن خانم‌ها گفت: آقا شما با این آقایی که در اینجا مدفون هست، نسبتی دارید؟ گفتم که: بنده از منتسبین ایشان هستم! بی‌نسبت نیستیم! آخرش هم نگفتم. چه بگویم؟ غیر از شرمندگی و خجالت ما چه برای آن بزرگان داریم؟ گفتم بله، از منسوبین ایشان هستم.

گفتند: ایشان مرد بزرگی بوده؟

گفتم: در زمان حیات خودش کسی مانند او نبوده است! بله، صریحا گفتم، اعتقاد بنده این است. اینجا را توجه کنید، این‌ها مسئولیت دارد! یکی گفت: پس ایشان امام بوده‌اند؟!

گفتم: چی گفتی؟ چی گفتی؟ گفتم دهانت را ببند! زبانت را ببند!

گفت: من من گفتم ایشان امام ...

گفتم: امام این است! رو کردم به قبر مطهر، گفتم: امام این است! ما دوازده تا امام داریم! ایشان، شیعه این امام است. گفتم: دیگر نگویی ها! خیلی با ادب بودند، معلوم بود که خیلی فرد محترم بوده و فرهنگ خاصی

داشتند

گفتم: نه به ایشان و نه به غیر ایشان امام نگویید. ما دوازده تا امام بیشتر نداریم، امام این است! و چهار تا فرزند بعد از او، و هفت‌تا پدر قبل از او، این می‌شود امام. دو تا معصوم دیگر که حضرت زهراء و پیغمبر که آن‌ها هم مرتبه‌شان مرتبه امامت است، هم حضرت زهراء سلام اللَه علیها، و هم پیغمبر، چون پیغمبر صلی اللَه علیه و آله هم مرتبه امامت داشتند و هم مرتبه نبوت داشتند.

ببینید، از یک طرف می‌گویم مانند او در زمان حیاتش کسی نبود. این درست و روی حرفم هم ایستاده‌ام و به این مسائل هم ما توجه نداریم، این یکی، اما همین که پای امام وسط می‌آید، پای خط قرمزهای تشیع پیش می‌آید، خط قرمزها و مبانی تشیع پیش می‌آید، سفت باید ایستاد و از آن حدود تجاوز نکرد.

امام زمان ما این است، یعنی ما سوی اللَه را دارد تدبیر می‌کند، دارد اداره می‌کند. چه تدبیری؟ تدبیری که اگر اراده نکند، این سخنان از دهان من خارج نخواهد شد و اگر اراده نکند، گوش شما سخنان مرا نمی‌شنود، و اگر اراده نکند، مغز شما و قلب شما مطالب مرا درک نمی‌کند. این‌ها به اراده کیست؟ آن امام زمان.

و حالا ما می‌گوییم مثلا بخشی ... اصلا می‌شود گفت که ما در قبال این امام زمان رقمی هستیم؟! چه رقمی هستیم؟ بهتر است بگوییم صفر دیگر! خیال خودمان را راحت کنیم و باید هم بگوییم و به این نقطه هم می‌رسیم و گفتن صفر برای ما فخر و افتخار خواهد بود! افتخار این است.

پس بنابراین آن کسی که تعلق به حکم اللَه دارد، آن امام زمان است. آیا عمل امام زمان و دستور امام زمان را آنوقت ما باید بر کتاب اللَه عرضه کنیم؟ چه کتابی؟ ما چقدر از این کتاب اللَه فهمیدیم؟ آخر عَمقُلی! اول کتاب اللَه را برو بفهم، بعداً بگو فعل اولیاء خدا را باید بر کتاب اللَه عرضه کنیم. تو بسم اللَه را هنوز نمی‌فهمی معنایش چیست، چی چی را می‌خواهی بر کتاب اللَه عرضه کنی! دوتا آیه از تو سؤال می‌کنند ...، آنوقت برو فعل اولیاء خدا را بر کتاب خدا عرضه کن، بر سنت عرضه کن.

امام زمان به من می‌گوید امشب باید تا صبح بیدار باشی و علم قطعی و علم ظاهری دارم که اگر من امشب چهار ساعت نخوابم سکته قلبی قطعا انجام خواهد شد و انجام دادنِ عملی که موجب سکته قلبی است طبق آیه قرآن و طبق سنت حرام است. حرام است یا نه؟ چکار باید کرد؟ حرف امام زمان را باید گوش داد یا حرف اطباء را؟ طبیب هم راست می‌گوید، او هم طبق وظیفه خودش باید بگوید، طبیب هم که معصوم نیست، او می‌گوید طبق اطلاعاتی که بنده دارم، طبق معلوماتی که از این آزمایش‌ها و از این معاینات برای من حاصل شده شما باید این کار را انجام بدهی و واجب هم هست انجام بدهی.

آیا اگر امام علیه السلام دستور ندهد و ما به وظیفه و دستوری که طبیب می‌دهد عمل نکنیم، عقاب پشتش هست؟ بله. اما اگر امام این حرف را زد چی؟ همه چی می‌رود کنار، سکته هم کردی، کردی، شاید امام

علیه السلام بگوید شما باید این را بخوری ولی تضمین نکند، گارانتی ندهد، بگوید من تضمین نمی‌کنم، به شما گارانتی نمی‌دهم که شما سالم بمانید، اصلا شاید دلش بخواهد شما سکته کنید! مسئله چه می‌شود؟

یکی از افراد می‌گفت، اتفاقا از فامیل خود ما بود، ناراحتی قلبی برایش پیش آمده بود، بنده خدا آمده بود در منزل، تازه از بیمارستان آورده بودندش، یک هفته گذشته بود، شب امام رضا علیه السلام را در خواب می‌بیند، حضرت به او می‌فرمایند: نمی‌خواهی به دیدن ما بیایی؟!

از خواب بلند می‌شود و حضرت را در خواب دیده و خواب هم خب ظاهر است دیگر، حالا جوری هم لابد این خواب برایش روشن بوده که توهم و تخیل نیست. چون خواب شیطانی ممکن است باشد، خواب رحمانی ممکن است باشد. برایش مشخص بوده که این خواب مورد نظر حضرت است، یعنی حضرت عنایتی به او دارند، خب باید چکار کند؟ بلند شود برود دیگر!

حالا من مریضم، اطباء گفته‌اند از تختت تکان نخور، فرض بکنید که قرص‌ها و فلان ... وقتی که‌حضرت امام رضا می‌فرمایند به دیدن ما نمی‌خواهی بیایی؟ باید بلند شود برود، منتها گفت اگر به افراد بخواهد بگوید خب نمی‌گذارند، عیالش و بچه هاش، رفت همسایه رفیقی داشت، آمد آن را صدا کرد و گفت ببین فلانی قضیه این است، می‌دانم که این‌ها نمی‌گذارند، من می‌خواهم به عنوان این‌که می‌خواهی مرا یک خورده بگردانی، مرا بلند کنی با ماشینت، آهسته، بیاوری زیارت امام رضا و برگردی، البته شاید یک چیزهایی هم که نقل می‌کردند از او، یک چیزهایی هم احساس کرده بود. این می‌گوید بسیار خب، این بنده خدا را بلند می‌کند سوار ماشین و می‌آورد مشهد و خیلی آهسته و خیلی خوب و خیلی سر کیف و در راه هم خیلی حالش خوب و می‌گفت با هم آمدیم در مشهد و زیارت کردیم و با ویلچر بردمش و زیارت کرد و خیلی هم به ما خوش گذشت، شب جمعه‌ای بود، می‌گفت آمدیم در همان مسافرخانه، نصف شب، بلند شد گفت فلانی خداحافظ ما رفتیم! حضرت آمدند فرمودند فلانی ما اینجا صدایت کردیم پیش خودمان نگهت داریم ...! و گفت خداحافظ! برو سلام ما را به همه برسان و رو به قبله دراز شد و گفت اشهد أن لا إله ... رفت صفا کرد!

خب این چی است؟ این دعوت نیست؟ خب حالا آقایان اطباء می‌گویند تکان بخوری حرام است! واقعا هم حرام است، نه این‌که حرام نیست، حرام است، من این طرف را رد نمی‌کنم، درست است، ولی صحبت سر این است که با امام رضا چه باید کرد؟ حرف من این است. آیا باید به دستور ظاهری طبیب عمل کرد، یا به دعوت امام رضا؟ امام رضا می‌خواهد بیایی در اینجا چون دیگر عمرت تمام است، خب باید این را انجام داد دیگر.

افرادی که با سید الشهداء بودند مگر غیر از این بود؟ مگر غیر از این بود؟ در شب عاشورا، مگر سید الشهداء صریحا و علناً نفرمودند که هرکه فردا باشد شهید می‌شود؟ حضرت مخفی نکردند، از این صریح‌تر؟

حتی جایشان را هم نشان دادند. البته قبل از این که آن جایگاه و منزل و مقام همه را نشان بدهند، این را صریحا امام علیه‌السلام برای افراد، بیان می‌کنند که: اگر امشب بمانید، فردا شهید می‌شوید، ولی اگر کسی نمی‌خواهد بماند، امشب برود. کسی که فردا صدای غربت مرا بشنود و در مقام دفاع برنیاید، به روی در آتش جهنم می‌افتد. این حرف را زدند.

حالا می‌گویم که در جریان کربلا چنین قضیه‌ای اتفاق افتاد، مسئله روشن، کلام امام علیه السلام صریح است، همه هم می‌دانند حضرت خلاف نمی‌گویند، مطلبی که حضرت می‌فرماید رد خور ندارد. چراغ را هم خاموش کردند، حالا هرکس می‌خواهد برود، بلند شدند نگاه کردند دیدند سی چهل تا بیشتر نماندند. تمام شد، همه رفتند، حالا اینها حداقل این‌قدر بودند که گفتند نمانیم تا فردا صدای غربت امام را نشنویم و گذاشتند رفتند. صحبت من این است، عملی که این‌ها انجام دادند، آیا عمل این‌ها از نقطه نظر موازینی که بیان شد چیست؟ حرام است! ولی خب حضرت گفتند که این را ما به شما بخشیدیم. این را به شما بخشیدیم. در آن شب حضرت یک ارفاقی در واقع می‌شود گفت نسبت به آن‌هایی که رفتند داشتند. همه آن‌ها عملی که انجام دادند در آن شب، عمل حرام بود. چون پسر پیغمبر و امام زمان خودشان را در میان این دشمن تنها گذاشتند. این عمل می‌شود حرام.

چون حفظ امام زمان در هر وقتی شرعا واجب است، از احکام شرعیه است، مثلا فرض بکنید که اگر کسی قصد تعدی دارد، قصد ضربه زدن دارد، قصد إهلاک امام زمان علیه السلام دارد، بر تک تک افراد واجب است که بیایند جلوی این مسئله را بگیرند و اگر هم کشته شدند شهید هستند. پس عملی را که این‌ها انجام می‌دهند می‌شود حرام. ولی حضرت آن ثقل حرام را برداشتند، اینها می‌توانند چون امامند و می‌توانند که در روز قیامت ...

سیدالشهداء خیلی کریم بود، خیلی عزیز بود، خیلی حر بود، خیلی آزاد بود، یعنی اصلا این عبارات، عباراتی نیست که بتواند آن شأن و مقام امام را توصیف کند. لذا با این‌که اینها فعل حرام انجام داده بودند این مطالب را از خودم نمی‌گویم ها با این‌که این فعل حرام انجام داده، این وزر و وبال فعل حرام را از او بر می‌دارد و این را بر می‌گرداند و در همان موقعیت قبل از این می‌گذارد. خودش می‌داند و زندگی خودش. همان، همان روالی که تا الآن داشته، همان وضعیتی که تا حالا داشته، همان نماز و روزه‌ای که تا حالا می‌خوانده، اینقدر این‌ها بزرگوارند.

حالا ما، ما، ما، به خاطر یک مسئله، ما و امثال ما، بلند می‌شویم می‌رویم در صحن أمیرالمؤمنین، در صحن سیدالشهداء، آنجا موضع می‌گیریم، تا این که آن‌ها وقتی تیر و توپ و ... می‌زنند، بخورد بگوییم هان نگاه کنید! نگاه کنید! این‌ها دارند به اینجا می‌زنند!

ببینید چقدر فرق است! می‌رویم در صحن أمیرالمؤمنین موضع می‌گیریم که در وقتی که در مقابل کفار هستیم، آنها به حرم امام بزنند تا ما به همه دنیا بگوییم آقا دارند می‌زنند، دارند می‌زنند، چکار می‌کنند. یا مسائل دیگری که خب حالا زمانه کم‌کم آن‌ها را روشن می‌کند.

امام می‌آید اصل مسئله را بر می‌دارد، اینجا دریا و اقیانوس حریت و آزادگی است. اصلا حریت و آزادگی ناتوانند از اینکه آنچه که در مرام و مکتب سید الشهداء است بخواهند بیان کنند. مناعت و عزّت نفس، ناتوانند از این‌که بخواهند آن عزت نفس و آن مناعتی که امام معصوم علیه السلام دارد، بخواهد آن را بیان کند. لغت نمی‌تواند به آن محتوا برسد، به آن واقعیتی که در قلب امام علیه السلام هست بخواهد برسد. لذا با این‌که این‌ها عمل حرام انجام می‌دهند و فعل حرام انجام می‌دهند حضرت می‌گویند بروید، بروید، أنتم فی حلّ من بیعتی، شما آزادید، من بیعت را برداشتم، آن‌ها هم خوشحال، شنگول، که الحمدلله امام بیعت را برداشت و یا علی! بزن به چاک! برو دیگر! بزن بریم! خودش گفته!

این رودربایستی را امام حسین شب عاشورا برداشت، آدم در دلش می‌گوید حالا چکار کنم؟ حالا این امام است، این پسر پیغمبر است، سی هزار لشکر آمده، هی می‌رود در دلش می‌گوید ای داد بی داد، ای فلان ...، ولی حضرت آنقدر حریت دارد، حضرت آنقدر عزت دارد، آنقدر مناعت دارد، که کاری کرد که آن‌ها این مقدار احساس را هم دیگر نکنند. آقا من خودم بیعت را برداشتم، من خودم آن تعلقی را که شما نسبت به تکلیف داشتید، آن تعلق را قطع کردم دیگر چه می‌خواهید؟ بلند شوید بروید دیگر! به برادرش هم گفت برو، ببین تا کجا، به پسرش هم گفت برو، به برادرش هم گفت برو، به نزدیک‌ترین افرادش. که این مردم فقط مرا می‌خواهند، نه با تو ای برادر ای أبالفضل کار دارند، نه با سایر افراد و با هیچ‌کس کاری ندارند، مسئله، من هستم. ولی آن‌ها درک کردند، آن‌ها امامشان را شناخته‌اند. آن‌ها می‌دانند کجا بروند.

من به یکی از رفقا می‌گفتم که اگر من آن شب بودم و توفیق برای همچنین قضیه‌ای انجام می‌شد، چون توفیقش را هم باید آن‌ها بدهند، من اگر بودم، یک جور دیگر حرف می‌زدیم، می‌گفتیم خیلی خب ما می‌رویم عیبی ندارد! ولی شما یکی مثل خودتان را نشان بدهید، ما می‌رویم! اینجا دیگر هیچ کاری امام نمی‌تواند بکند! گفتیم خیلی خب اگر قرار به گفتن است ما هم بلدیم! ما هم بالاخره دوتا کتاب خوانده‌ایم! باشد! عیبی ندارد، ما از اینجا می‌رویم ولی یکی مثل خودت نشان بده! کسی نیست، امام حسین یکی است، دو ندارد، حسین‌های زمان یعنی چه؟ علی‌های زمان یعنی چه؟ این حرفها چیه؟ بنده یک سخنرانی می‌شنیدم در زمان خیلی سابق، یک مرد بزرگی هم بود، اتفاقا در جلد سوم اسرار ملکوت، در این زمینه یک مطالبی را عرض کرده‌ام و عرض می‌کنم انشاءاللّه تا خدا توفیق بدهد که تمام بشود، بله، صحبتشان این بود که شمر آن زمان گذشت، مرد، دفن شد، ما امروز باید شمرهای زمان را بشناسیم.

بله! شمر زمان درست است، ممکن است فرض بکنید که در یک زمانی هزار تا شمر هم باشد. مگر صدام نبود؟ صدام کمتر از شمر بود؟ صدام و غیر صدام، حالا فقط صدام شمر باشد؟ نه خیلی‌ها هستند، بله، زیاد هستند، غیر صدام هم هستند، شمر هستند، یزید، عبیداللَه، بدتر از آن‌ها هم هستند! از آن‌ها بدتر هم داریم، از عبیداللَه بدتر هم داریم.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان *** تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد.

آب ندیده‌ایم! اگر آب ببینیم از عبیداللَه هم بدتر می‌شویم. خدا رحمت کند مرحوم حاج حبیب خراسانی را که می‌فرماید:

عیان گردد چو در آب افتد این مرغ *** که مرغابی بود یا ماکیان است

هنوز آب ندیده‌ایم! و الّا شنایمان بد نیست! زیر آبی هم می‌توانیم برویم. رو آبی هم بلدیم. گفت بیا اینجا شنا کن بیا اینجا! گفت بلد نیستم، گفت خب زیر آبی بیا! زیر آبی را که همه بلدیم! اگر شنا بلد نیستیم روی آب برویم، زیر آبی خب می‌توانیم ...!

عیان گردد چو در آب افتد این مرغ *** که مرغابی بود یا ماکیان است

مگر نباید فعل امام را عرضه بداریم به کتاب و سنت؟ کتاب و سنت می‌گوید این عملی که می‌کنی حرام است. پس باید به امام زمان بگوییم با عرض معذرت، چون که ما علم داریم بر این‌که بیداری تا به صبح، این بیداری موجب ضرر بر بدن است، و ضرر بر بدن هم طبق کتاب و سنت حرام است، پس بنابراین ما این دستور شما را نمی‌توانیم اطاعت کنیم. نیم ساعت اطاعت می‌کنیم، یک ساعت اطاعت می‌کنیم، حضرت هم می‌فرمایند خوش آمدید! خوش آمدید! ما حرفی نداریم، ولی از کیسه‌ات رفت، از کیسه ات رفت، ما نمی‌خواستیم در این دنیا تو یک ربات باشی! می‌خواستیم در این دنیا تو به آن مرتبه انسانیت برسی.

راجع به مطالبی که خدمت رفقا عرض کردیم در جلسات گذشته که نه تنها فعلِ امام و معصوم علیه السلام با کتاب و سنت ممکن است مخالف باشد، بلکه عملا موارد عدیده‌ای هم به رفقا ارائه دادیم، که در این موارد عدیده، عمل آن‌ها یک عمل خاص و استثنائی بوده و واجب بوده بر افراد که اطاعت کنند. در آن قضیه أوامری که داشتند، قضیه حضرت ابراهیم، قضیه حضرت خضر، قضیه حضرت موسی، قضاوت‌های حضرت داود علیه السلام، مطالبی که در زمان ائمه اتفاق افتاده، امیرالمؤمنین یا امام حسین، امام صادق علیهم السلام و بقیه، مطالبی که از امام زمان علیه السلام در زمان ظهورشان اتفاق می‌افتد طبق آثار و طبق اخبار. حضرت می‌فرمایند این کار را بکن، این کار را نکن، با این ازدواج کن، این را طلاق بده. این‌ها چیزهایی است که در خود زمان ظهور حضرت هست، و واجب است، به زن می‌گویند باید از شوهرت جدا شوی، باید جدا شود. به مرد می‌گویند باید از زنت جدا بشوی، باید جدا بشود. کدام یک از این‌ها با کتاب و سنت جور در می‌آید؟

کدام یک از این‌ها؟

البته خدمت رفقا عرض کردم این مطالبی را که فعلا صحبت می‌شود بعدا به صورت کتاب رفقا انشاءاللَه زحمتش را می‌کشند، و با یک مقدار تفصیلات فنی‌تر، یک مقدار مطالب اضافه، فنی‌تر، این مطالب انشاءاللَه بصورت کتاب این مسائل منتشر می‌شود و جلوی خیلی از اعتراضات و اشکالاتی که مطرح شده است را انشاءاللَه خواهد گرفت.

این قضیه نشان می‌دهد که حکم الهی به عنوان یک قضیه اصطلاحی موجبه کلیه نیست که تمام احکام الهی، همه این‌ها احکام ثابت و پایدار و غیر قابل استثناء و غیر قابل تقیید و تحوّل باشند و افراد باید در تصرفات، در دستورات، در صحبت‌ها، در مطالب خودشان، در افعال و اعمال به آن مطالب کلی به عنوان یک قضیه موجبه کلیه باید رجوع کنند؛ خیر، بلکه، آن مطالب به عنوان قضیه موجبه جزئیه است.

قضیه موجبه کلیه در حکم اللَه این است: هرچیزی که اراده خدا و رضایت خدا، در انجام آن فعل، به بنده و مکلّف تعلق بگیرد، آن عبارت از حکم خداست. خب حالا گاهی اوقات آن قسم است، گاهی اوقات قسم دیگر خواهد بود. هرچیزی که اراده خدا به آن تعلق بگیرد، از کجا معلوم؟ اول ما نباید بیاییم و یک احکامی را ثابت قرار بدهیم و بگوییم حکم خدا این است و غیر قابل تغییر، مثل آئین‌نامه‌ای که برای سازمان‌ها و برای ادارات و وزارت‌خانه‌ها و این‌ها تنظیم می‌کنند و هرکسی که بیاید باید طبق آن آئین‌نامه عمل کند، طبق آن قوانین عمل کند، چه وزیر باشد، چه مدیر باشد، چه هر مسئولی می‌خواهد باشد، معاون باشد، حتی آن آبدارچی هم بایستی طبق آن قوانین عمل کند و اگر نکند مورد بازخواست قرار می‌گیرد. مورد تعقیب قرار می‌گیرد و می‌شود از او شکایت کرد که او طبق آئین‌نامه عمل نکرده.

اما در اسلام و احکام اسلام اینطور نیست. حکم اسلام این است که هر فعلی که رضای الهی و اراده الهی برای بنده خاص، یا برای عده متعدد به آن تعلق بگیرد، آن می‌شود حکم الهی. خب این حکم اللَه گاهی اینطور است، گاهی نحوه او فرق می‌کند. گاهی حکم اللَه در نماز شب خواندن است، گاهی حکم اللَه در خلاف است.

خود بنده در یک زمانی بود، مرحوم پدرم به من فرمودند نماز شب نباید شما بخوانید! خب حالا او چه می‌بیند و به چه قسم می‌بیند؟ بعد هم هرچه می‌گفتند بخوان، نمی‌خواندیم! گفتم آقاجان من استصحاب جاری می‌کنم! هی می‌گفتند چرا اینقدر تنبلی می‌کنی؟ گفتم من استصحاب می‌کنم! گفتند از همه اصول فقط استصحاب را یاد گرفته‌ای؟ تازه استصحاب در وقتی است که مخالف نص نباشد، من الآن دارم خودم می‌گویم بخوان ...! خب دیگر از این کارها و جسارت‌ها خیلی داشتیم!

گفتند که نباید نماز بخوانید، گفتم بسیار خب. من واقعا آن موقع پَر پَر می‌زدم برای بلند شدن و نماز شب خواندن. گفتند که امر است و نباید بخوانی و نمی‌خواندم. خب چه باید کرد؟ او دارد درست می‌گوید،

آن چیزی را می‌بیند در من که من با بیست و دو سال سن آن را نمی‌بینم ولی او دارد می‌بیند. می‌گوید امروز را بخوان، فردا نخوان. پس فردا با این شرائط بخوان. آن تکلیفی متعلق به انسان است که آن تکلیف از روی اراده و رضای الهی نازل شده باشد و تعلق بگیرد، نه تکلیف فیکس و منضبط خاص آئین‌نامه‌ای که ما باید امور خود را نسبت به آن تنظیم کنیم. اگر بخواهد این نحوه باشد، پس بنابراین به دستور و فرمان امام هم دیگر نمی‌شود عمل کرد. چون دستور او با آن آئین نامه مخالف می‌شود.

امام صادق وقتی به آن شخص خراسانی می‌فرماید برو در تنور، آن شخص خراسانی می‌گوید بروم می‌سوزم یابن رسول اللَه! آتش را نمی‌بینید دارد می‌رود بالا؟ حضرت می‌فرماید بله دارم می‌بینم می‌رود بالا، بفرمایید تشریف ببرید، آن تو گرم تر از اینجاست! او می‌گوید یابن رسول اللَه ما شما را می‌خواهیم با یک گرمای معتدل! نه با گرمایی که ما را بسوزاند!

ما، اماممان را می‌خواهیم با یک گرمای معتدل! توجه کردید؟ اما گرمایی که بیاید این نفس را بسوزاند، آن امام را نمی‌خواهیم. گرمایی که بیاید تخیلات ما را بسوزاند، آن گرما را نمی‌خواهیم. گرمایی که بیاید توهماتِ ما را بسوزاند، آن گرما را نمی‌خواهیم. گرمای معتدل، می‌گویند آتش خوب است که انسان در کنارش گرم بشود، نه این‌که ... خب؛ امام علیه السلام به این دستور می‌دهد این اطاعت نمی‌کند؛ مثل ما! ما هم اطاعت نمی‌کنیم، اگر بودیم اطاعت نمی‌کردیم دیگر، تازه ما طلبه هستیم، آن بدبخت طلبه هم نبود، او می‌گفتش که یابن رسول اللَه خب می‌میرُم که بُرُم اون‌جا! مشهدی بوده!

خب اگر ما هم آنجا بودیم چه می‌گفتیم؟ می‌گفتیم که ا! یابن رسول اللَه مگر خودتان نمی‌گفتید وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ! آن آتش را نمی‌بینید؟ ما طلبه‌ایم، محاجّه می‌کنیم! در مقابل امام علیه السلام محاجه می‌کنیم! ما طلبه‌ها، بله، آنقدر جسارت و جرأت داریم که در مقابل امام معصوم بایستیم و محاجه کنیم!

خدا نیاورد آن روز را. که آن روز، روز مرگ ما خواهد بود. مرگ و نابودی ما ... در مقابل امام علیه السلام بخواهیم مطلبی را بگوییم. بله، حضرت می‌فرماید بله، خودم دارم می‌بینم که آن‌جا دارد آتش می‌رود بالا ...، ولی وقتی آن یکی می‌آید، هنوز ننشسته حضرت به او چه می‌فرمایند؟ قبل از این‌که سلام و علیک کنی و بنشینی، برو در آن تنور! اصلا نه چشمی و نه اعتراضی، یکسره سرش را می‌اندازد هارون ها! می‌رود در تنور، می‌رود آنجا می‌نشیند. مرد خراسانی اصلا وحشت می‌کند که آه سوخت! جزغاله شد رفت هوا!

حضرت شروع کردند صحبت کردن، یک مطالبی از این طرف و از آن طرف و ذهن او هم منصرف شد. نیم ساعت گذشت، یکدفعه گفتند برو رفیقت را ببین دارد چکار می‌کند، رفت دید با آتش‌ها دارد یک قل دو قل و از این بازی‌ها می‌کند! این آتیش‌ها را می‌اندازد بالا و می‌اندازد پایین. حضرت گفتند بگو بیاید بالا دیگر، بگو بیاید بنشیند، آمدند نشستند و ...

اراده الهی الآن به چه تعلق گرفته؟ رضای الهی به چه تعلق گرفته؟ اراده الهی به کلام امام صادق تعلق گرفته، این! این هرچه بگوید می‌شود شرع! درست شد؟ پس حالا شرع را فهمیدیم که چیست؟ شرع عبارت است از کلامی که معصوم بگوید، تمام شد. امری که معصوم بکند، نهی‌ای که معصوم بکند، معصوم، نه غیر معصوم، متوجه شدید؟ آن امام! آن مسائل می‌شود شرع.

خیلی خب، حالا آمدیم سراغ اولیاء خدا، اولیاء خدا تکلیفشان چیست؟ نسبت به اولیاء خدا همانطوری که در جلد دوم اسرار، بنده تا حدودی، البته تا حدودی، بنده راجع به آن مسئله بحث کرده‌ام و خدمت رفقا هم عرض کردم که مسئله اصلا بالاتر از آن است که بنده اصلا جرأت برای تکلمش را حتی داشته باشم، اولیاء خدا، کلامشان و فعلشان و تصرفشان در تحت تصرف امام علیه السلام، نفس آن فعل امام علیه السلام خواهد شد. یعنی چه؟ یعنی فرض کنید اگر یک ولی الهی به یک شخص بگوید که امشب تا صبح باید شما به نماز بایستید، یا به بیداری باید شما قیام کنید، یا فلان عمل را انجام بدهید، نخوابید، اگر ولی الهی یک همچنین مطلبی را بفرماید، صحبت در اینجاست، ببینید مطلب را دیگر خیلی دارم می‌آورم پایین اگر اطباء گفتند که اگر بی‌خوابی بکشید برای شما خطر است و حرام.

من یک وقت با یکی از دوستان بودم، یکی از دوستان طبیب چشم، همین رفیقمان آقای دکتر سجادی، یکی از دوستان هم بود، که آن یک بیماری چشمی داشت، که در شب خوب نمی‌توانست ببیند. تا این حرف را گفت، یک دفعه ایشان گفتش که: رانندگی در شب برای شما از نظر بنده حرام است! بعد گفت: حرامش را آقای طهرانی باید بگوید! گفتم نه، من هم همین که شما می‌گویید را می‌گویم، رانندگی برای شما در شب حرام است، چرا؟ چون طبق تشخیص طبیب چشم او قدرت دید را در شب از دست می‌دهد، ضعیف می‌شود. اگر یک بچه بیاید جلو، می‌زند و زیرش می‌گیرد. پس بنابراین، فعلی که الآن، عملی که الآن این طبیب الآن‌دارد این را مطرح می‌کند، هم عقلا واجب است، و هم عرفا واجب است و هم قانونا. محکمه اگر یک کاری بکند، این را چکار می‌کند؟ به عنوان یک مجرم الآن تلقی می‌کند. وقتی طبیب به تو گفت که حرام است و نباید انجام بدهی چرا شما رانندگی کردی؟ شرع هم همین را می‌گوید. و همینطور سائر مطالب، سایر موارد. موارد طبی، غیر طبی و .... در یک همچنین موقعی فرض بکنید که یک ولی الهی به همین شخصی که طبیب گفته رانندگی در شب حرام است: آقا این نامه را بردار، سوار ماشین شو، خودت هم رانندگی کن و ببر از این شهر به فلان شهر، سه ساعت هم باید در طول مسیر باشی، صبح نخوابیده، ظهر نخوابیده، عصر نخوابیده، وضع چشم هم ... چکار باید بکند؟ باید بگوید من نمی‌برم؟ یا باید ببرد؟ این کلام ولی الهی در اینجاست، گفتیم اگر امام علیه السلام بود این می‌شود شرع. و کلام امام علیه السلام با این کلام ولی الهی، چه ارتباطی می‌تواند داشته باشد؟ آیا کلام ولی الهی با کلام امام معصوم تفاوت دارد؟ ولی آن کسی است که کلام او را اگر امام زمان علیه السلام

هم در اینجا باشد، همین را بفرماید که این شخص به تو دستور داده. این می‌شود ولی الهی.

پس فرق او با امام چیست؟ چه فرقی با امام دارد؟ فرقش در سعه وجودی است، نه در انکشاف واقع و مصلحت شخصی، یا مصلحت اجتماعی. سعه وجودی امام علیه السلام بیشتر است از سعه وجود ولی، الآن این پارچ بزرگتر است از این لیوان. آبی که در این است، با آبی که در آن است یکی است یا دوتاست؟ یکی است، این آبی که الآن در این لیوان است از کجا آمد؟ من این آب را ریختم، هان ببینید دارم می‌ریزم، این آبی که الآن در این لیوان هست همین آبی بوده که در این پارچ بوده. دو آب نیست، این یک آب تصفیه شده است، ولی وقتی که در اینجا ریخته می‌شود، آیا تصفیه‌اش گرفته می‌شود؟ موادّ افزودنی‌اش زیاد می‌شود؟ سنگینی‌اش زیاد می‌شود؟ نه، همان است.

ارتباط بین ولی و بین امام معصوم این است، ارتباط بین این لیوان و این پارچ است. این چیزی که در اینجاست، همین است که در اینجاست. اگر این آب در موقع ریختن در این لیوان تغییر کند، الآن سختی‌اش فرض کنید که من باب مثال صد است، وقتی که در اینجا ریخته می‌شود سختی‌اش بشود چهارصد پس معلوم می‌شود این آب با این آب دوتاست. این ولی نیست، این ماها هستیم، ماها اینطور می‌شویم، آن فیض الهی وقتی که می‌آید، همین که می‌آید در قالب ما، منِ بنده، و امثال بنده، وقتی که می‌آید، تغییر و تحول پیدا می‌کند، با تغییر و تحولات تخیلاتی ما، و نفسانیات ما، و شیطنت‌های ما، و نفس ناآرام ما و ارتکازات ذهنی ما و برداشت‌های ما، و صفات و ملکات ما، با تمام این‌ها می‌آید قاطی می‌شود و آن وقت ببینید دیگر چه در می‌آید بیرون.

آن یک چیز دیگر آمده، این یک چیز دیگر دارد در می‌آید بیرون. این آب با سختی پنجاه آمده این تو، این آب با سختی هشت میلیون دارد در می‌آید! ای کاش چهارصد و پانصد بود! درست شد؟ این می‌شود دو تا، این می‌شود صد و هشتاد درجه تفاوت، وقتی که آن نور وارد نفس شده، آن اراده وقتی که آمده، آن علم وقتی که آمده، آن قدرت وقتی که آمده، وقتی آمده در این نفس، این نفس نتوانسته است او را خالصانه توجه‌کنید! خالصانه نگه دارد و بعد خالصانه از این زبان بدهد بیرون. آمده این را قاطی کرده، هم زده، هی هم زده، هی هم زده، مثل گوش‌کوب! عین این ماشین‌های همزن، که دوغ درست می‌کنند و هی همزده و همزده، آنچه که در می‌آید: !!!! این اصلا یک چیز دیگر درآمده! این یک چیز دیگر بود، این نهی بود، حالا از این دهان دارد امر در می‌آید! این امر بود، حالا از این دهان دارد نهی بیرون می‌آید! زاویه صد و هشتاد درجه اختلاف در اینجا درست شد، چرا؟ این نفس قاطی است!

ابن زیاد و یزید وقتی که أمر می‌کنند، معاویه وقتی که می‌آید لشکر شام را می‌خواهد فریب بدهد چطور فریب می‌دهد؟ مگر معاویه آیه قرآن را نمی‌داند؟ مگر معاویه سنت پیغمبر را نمی‌داند؟ مگر معاویه برائت و

بی‌گناهی أمیرالمؤمنین را نسبت به قتل عثمان نمی‌داند؟ همه را می‌داند، اما شیطنت! پدرسوختگی! شیطنت، حقه بازی، که در این نفس اوست و برای ریاست و روی تخت نشستن جان می‌دهد و جان می‌ستاند، می‌آید چکار می‌کند؟ آیه قرآن را: وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا! أمیرالمؤمنین کشته؟ هان؟ آیه قرآن را می‌داند، ولی وقتی می‌آید در قلبش، این شروع می‌کند این آیه را چرخاندن! خب چکار کند؟ بیعت با علی واجب است یا نه؟ بیعت با علی واجب است. خب اگر بخواهم بیعت کنم، خب علی می‌گوید برو کنار! همانطوری که به زبیر و طلحه حضرت گفت اینجا برای چه تشریف آورده‌اید؟ بروم چراغ بیت المال را خاموش کنم، بروم چراغ شخصی بیاورم، صحبت شما صحبت اجتماعی نیست و من دارم کار بیت المال را می‌کنم.

ای داد بی‌داد! همین طلحه و زبیر این‌ها هم همینطور است. این معاویه هم می‌آید، ادراک می‌کند وجوب بیعت با أمیرالمؤمنین را، بیعت با ائمه همه واجب است در *نهج البلاغه* داریم که و لا لشاهد أن یختار و لا لغائب أن یرد. وقتی که می‌آید این چکار می‌کند؟ هی شروع می‌کند: خب چکار کنم؟ او مرا می‌گذارد کنار، پس بنابراین به دنبال یک راهی می‌گردم، قتل عثمان هم که اتفاق افتاده، خب من هم که قوم و خویشش هستم ....، خب عثمان مرده به تو چه مربوط است؟ برو کنار! بهتر از تو و نزدیک‌تر از تو هستند، برای چه راه افتاده‌ای؟ این شروع می‌کند گرداندن، چرخاندن، این مطلب وجوب بیعت با علی، و تسلیم شدن در برابر علی، و انقیاد در برابر علی را هی می‌آید با آن نفسانیات خودش می‌گرداند و بعد می‌گوید: ما بیعت مشروط می‌کنیم، یا قتله عثمان را تحویل بده ...، آن موقع اگر هم أمیرالمؤمنین قتله را تحویل می‌داد، می‌گفتش که نه، یک کسان دیگری در لشکرت هستند! او که آرام نمی‌نشیند!

أمیرالمؤمنین می‌گوید خیلی خب، قتله عثمان چند تا بودند؟ همه این سه هزار تا که نبودند، چهار تا بودند. خب این چهار تا را هم بیا و ببر! هر کار می‌خواهی بکن.

می‌گوید نه، آن چهار تا چیه؟! بالاخره این همه بودند! بعد می‌گوید اصلا خودت هم جزوشان هستی! بالاخره به اینجا هم می‌رسد، شیطان شیطان است، شیطان شیطان است، اول از راه راست وارد می‌شود، راست‌نشد، یک خورده توام با دروغ، دروغ نشد اصلا تا جایی که تهمت! تا آخر قضیه بالاخره باید برود. اول راست خودش را جلوه می‌دهد، پیش مردم همه موجه هستیم، همه منزه هستیم، همه ما را تبرئه می‌کنند، نشد مجبوریم چکار کنیم؟ از حقه بازی کمک بگیریم، از تقلب کمک بگیریم، از دروغ کمک بگیریم، از اختلاس کمک بگیریم، از همه چیز کمک بگیریم، هان؟ کمک بگیریم، از صدق که نمی‌شود کمک گرفت از جای دیگر می‌آید جلو، وجوب بیعت با أمیرالمؤمنین از طرف خدا آمد از طرف شیطان که نمی‌آید. آن از طرف خدا وجوب بیعت می‌آید در نفس: حالا این را چکار بکنم؟ در قبال این مسئله چه واکنشی نشان بدهم؟ قبول بکنم همه تاج و تختم رفته! شروع می‌کند نفس گرداندن، چرخاندن، می‌آید، می‌آید جلو، می‌گوید بیعت با علی اشکال ندارد،

منتها از آن طرف مسئله قتل عثمان اتفاق افتاده، باید قتله عثمان را به ما تحویل بدهند، قصاص کنیم، بعد آنوقت چکار می‌کنیم؟ یک فکری می‌کنیم، به افراد می‌گویند، افراد دور و بری‌اش هم می‌گویند راست می‌گوید!

یکی در نمی‌آید بگوید عثمان چند نفر بود؟ یک نفر بود! تو که می‌خواهی سه هزار نفر را بکشی! مگر نداریم أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ ؟ هان؟ این را چکار می‌کند؟ می‌پیچاند قضیه را، آن‌ها هم می‌گویند خیلی خب آقا راه می‌افتد، مردم از این طرف، از آن طرف کشته می‌شوند، سر چی؟ سر استکبار و سر عناد، همه این‌ها به این بر می‌گردد، سر استکبار و عناد.

آن حقیقت و آن نوری که از اینجا می‌آید، وقتی که در این نفس می‌آید بر می‌گردد و چهره خود را تغییر می‌دهد و به یک چهره مشوّه عبور می‌کند و می‌رود جلو. اما نفس ولی، با نفس امام این پیوند را دارد، پس بنابراین اگر ولی یک حرفی را زد که آن حرف از دیدگاه انسان ممکن است آن حرف مخالف باشد ... ولی! نه مجتهد! توجه کردید؟ مجتهد باید به همین مسائل ظاهر عمل بکند، چون هنوز دستش به ولی نرسیده، صحبت در آنجایی است که ولی باشد، لذا در مسئله متابعت از کلام امام و از سنت امام، این مسئله اگر استثنا داشته باشد، اختصاص به همان مورد دارد، به همین هارون مکی که امام صادق علیه السلام فرمودند برو در تنور، اگر فردا هارون مکی خودش بلند شود بیاید، اگر خودش بلند شود بیاید، در منزل امام صادق، ببیند تنور روشن است، حق دارد برود در تنور؟ نه! حضرت که نگفته‌اند! اگر برود می‌سوزد و خدا پدرش را هم در می‌آورد! حضرت که نگفتند تو بروی، برای چه داری می‌روی؟

خب دیروز گفتند!

خب دیروز گفتند، امروز که نگفتند!

نمی‌شود تخطی کرد! و به عنوان یک سنت نمی‌شود پذیرفت کلام امام را. وقتی که انسان آن کلام را از امام تلقی کند، اختصاص به همان موقع دارد، مگر این که امام برای او یک امَدی هم معین کند. ای شخصی که تو در اینجا آمدی، هر روز که می‌آیی اینجا اول باید یک عرض سلام به این تنور بکنی، بعد تشریف بیاوری اینجا بنشینی. اگر این باشد بله، می‌گوید هر روز باید بروی در تنور. ولی اگر امام علیه السلام بگویند الآن که‌آمدی باید این کار را بکنی، این اختصاص به الآن دارد. حق نداری، حتی دو دقیقه دیگر هم حق نداری بروی. اگر حضرت بلند شد رفت، باز هم نمی‌توانی، باید ببینی چه گفته‌اند.

عین همین مطلب هم در مورد ولی است، اگر ولی آمد یک مطلبی را گفت که آن مطلب برای انسان شبهه دارد، شما می‌توانید دیگر به کتاب عرضه کنید؟ دیگر نمی‌شود، چرا؟ او الآن از مافوق قوانین و آن آئین‌نامه دارد صحبت می‌کند، آن ولی را ما می‌گوییم که کلام او کلام اللّه و اراده او ارادة اللّه است، نه هر شخصی که دو کلام خوانده، یا فرض کنید که حالی پیدا کرده، یا می‌تواند تصرفاتی بکند، یا می‌تواند کلام غیر عادی بگوید،

ما به او ولی نمی‌گوییم، او شخص عادی است، افراد عادی هستند، اطاعت از آنها واجب نیست، بلکه حرام است، و انسان باید مطالب را با آن یقینیات بسنجد. اما آن ولی الهی: مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه است، این شخص! مرحوم آقا رضوان اللَه علیه است، استاد ایشان، آخوندِ ملا حسینقلی همدانی، این افراد! این افراد. اگر این‌ها یک حکمی کردند، مثلافرض کنید که باید شما از هم جدا شوید، آیا انسان واجب است اطاعت بکند یا نه؟ واجب می‌شود، چرا؟ چون می‌شود کلام امام.

خُلف این قضیه را من حالا می‌خواهم عرض کنم، اگر قرار بر این باشد اینجا دیگر اهل علم، در این قضیه باید دقت بیشتری داشته باشند اگر قرار بر این باشد که اطاعت از ولی منوط به شک نکردن باشد. یعنی چه؟ یعنی ما تا وقتی می‌توانیم از ولی اطاعت کنیم که شک در فعل برای ما پیدا نشود، معنایش این است دیگر، اشکالی که همه مطرح می‌کنند این است که در صورت شک در صحت و نفوذ امر ولی، انسان باید آن کلام را به کتاب اللَه و سنت عرضه کند، اگر موافق کتاب اللَه و سنت بود، انجام بدهد و اگر مخالف بود انجام ندهد. اگر گفت که امشب نماز شب بخوان، خب کتاب اللَه و سنت می‌گوید نماز شب دیگر! و من اللیل فتهجّد به نافلة لک، عسی أن یبعثک ربّک مقاماً محموداً. تازه کتاب و سنت می‌گوید مستحب است. حالا اگر این ولی گفت واجب است (که در آن هم صحبت پیش می‌آید) خب این در این صورت اشکال ندارد. اما اگر آمد یک ولی گفتش که آقا شما نماز شب نباید بخوانید، این می‌شود مخالف کتاب و سنت، هیچ اشکالی هم در من نیست، نه مرض دارم، نه اعصابم، نه قلبم، نه هیچی، همه چی نرمال، ولی می‌گوید آقا شما از این دفعه تا یک ماه دیگر نماز شب نباید بخوانید! خب این که می‌شود مخالف کتاب و سنت، آیا شک نباید بکنید؟ باید شک کنیم دیگر. باید اطاعت کنیم؟ نه دیگر، مخالف کتاب و سنت است، چه می‌شود قضیه؟ هیچ! با تمام مطالبی که ما گفتیم منافات پیدا می‌شود.

اگر اطاعت از ولی منوط باشد به شک نکردن ...، مگر افراد از دو دسته خارجند؟ یا مقلد هستند، یا مجتهد بعدا بحث مجتهد را می‌کنیم، فعلا بحث مقلد است افرادی که مقلد هستند: مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه می‌گوید استتار قرص، همین که قرص خورشید رفت در زیر افق، موقع نماز مغرب است. این فتوای مرحوم قاضی است، هم مجتهد است و هم ولی الهی. افرادی که در اینجا نشسته‌اند، این‌ها مقلد سید ابوالحسن اصفهانی‌اند، ایشان استتار قرص را به تنهایی کفایت نمی‌داند و حکم به بطلان نماز مغرب در یک همچنین وقتی می کند دیگر، هان؟ نماز باطل است دیگر، شما قبل از مغرب نماز بخوان، خب نماز باطل است، باید دوباره نماز بخوانید. قبل از این‌که زوال ظهر باشد، خورشید بیاید در زوال، اگر شما بخواهید نماز ظهر بخوانید باطل است، قبل از این‌که خورشید غروب بکند بخواهید نماز مغرب بخوانید باطل است.

امروز دلم می‌خواهم یک ساعت زودتر به استقبال نماز بروم

برو پی کارت! نماز به درد خودت می‌خورد. باید طبق تکلیف انسان عملش را انجام بدهد، درست؟ دو تکلیف در اینجا هست، دو فتوا در اینجا هست، یکی می‌گوید با استتار قرص، همین که قرص خورشید مستتر شد، ولی الهی می‌گوید که شما نماز را بخوانید، من می‌خوانم شما هم پشت سرم بخوانید، افرادی که در آنجا نشسته‌اند، به مرحوم قاضی عرض می‌کنند، خیلی هم بی‌خود عرض می‌کنند عرض می‌کنند که آقا صبر کنید بیست دقیقه که ذهاب حمره مشرقیه بشود، ذهاب حمره مشرقیه، آن قرمزی، از بالای سر عبور بکند، یک ربع بیست دقیقه بعد که گذشت، و مطابق شد با فتوای سید ابوالحسن اصفهانی ... آقای سید ابوالحسن اصفهانی خب مرجع بود، مجتهد بود، وظیفه خودش را دارد، حالا مصیب بودن، و مصیب نبودنش که عرض کردم همه ما خاطی هستیم و معصوم که نیستیم. آن طبق وظیفه خودش عمل می‌کند و به مقلدینش هم می‌گوید عمل کنند، خب درست است. ایشان به افرادی که در آنجا هستند می‌گویند بیست دقیقه باید صبر کنید، اینجا این مسئله پیش می‌آید: ولی الهی می‌گوید آن نمازی را که من برای شما مفید می‌دانم، الآن است، نماز بیست دقیقه دیگر برای شما مفید نیست؛ فایده‌اش کمتر است، آسید ابوالحسن اصفهانی طبق فتوایش می‌گوید نماز الآن حرام است و باطل است. خیلی خب، مقلدین در اینجا شک کرده‌اند دیگر، دیگر از شک هم بالاتر، شک در صحت کلام مرحوم قاضی مساوی است با عدم انقیاد و اطاعت از ولی الهی، پس ولی الهی می‌رود کنار.

یا باید دست از تقلید سید بردارند، و هرچه این ولی الهی گفت بپذیرند، این همانی است که مرحوم آقا رضوان اللّه علیه می‌فرمودند. رسیدیم به مطلب در آن بحثشان با مرحوم علامه طباطبائی که بنده نمی‌دانم در کجا نقل کرده‌ام، که بنده خودم بودم و حضور داشتم در آنجا، صحبت در این بود که مرحوم آقا می‌فرمودند با وجود شخصی مثل مرحوم قاضی، دیگر شاگردان ایشان نه سایر افرادی که آقای قاضی را نمی‌شناختند، این افراد که معذورند و مکلفند و خودشان می‌دانند نمی‌توانند از سید ابوالحسن اصفهانی تقلید کنند، تقلید از او می‌شود باطل. اما امثال آقای قاضی که این مطلب را نمی‌گفتند، آن‌ها بزرگوار بودند، می‌گفتند بسیار خب صبر می‌کنیم، رعایت می‌کردند، می‌گفتند صبر می‌کنیم، تا یک ربع دیگر. طرف هم یقه استاد را گرفته که نماز را نخوان و هم سر حرف خودش ایستاده، آنوقت آن بزرگوار هم چکار می‌کند؟ یعنی طرف نه دلش می‌آید که‌این اقتدای به او را از دست بدهد، و نه این‌که تسلیم او می‌شود! اگر تسلیم او بشود، خب می‌ایستد نماز می‌خواند، می‌گوید من تقلید را از آقا سید ابوالحسن می‌کنم، ولی نماز را هم پشت سر شما می‌خوانم. این؟؟؟ و؟؟؟ می‌شود که. این که یک بام و دو هوا می‌شود.

پس اگر انسان در صحت کلام ولی شک بکند، این شک منجر می‌شود به عدم اطاعت از ولی. پس الآن سلوک زیر سؤال رفت، اصلا ما سلوک نداریم! چون مقلد برایش شک پیدا شده، در چه صورت شک پیدا می‌شود؟ شک نسبت به یک مرجعی که خودش دارد. اگر مرجعش این ولی باشد، خب شک برایش پیدا

نمی‌شود. اما اگر مرجع دیگری داشته باشد و از او تقلید کند، در این جا اگر بخواهد از مرحوم قاضی تقلید کند، نمازش باطل است چون مرجع او می‌گوید نماز الآن باطل است. اگر بخواهد از مرجع خودش تقلید بکند، متابعت از استاد را از دست داده. پس بنابراین اطاعت از استاد، مربوط می‌شود به مواردی که بین استاد و بین آن مرجع اختلاف نباشد!! خب خاله من هم می‌تواند همچنین احکامی بدهد! هر وقت حرف آن خاله با حرف ولی خدا موافق بود، از او اطاعت می‌کنم، هر وقتی که مخالف بود اطاعت نمی‌کنم! پس بین خاله بنده و بین ولی خدا چه فرقی کرد؟ چه فرقی کرد؟ بین این همسایه و بین ولی خدا چه فرقی می‌کند؟ هر وقت موافق بود: سمعاً و طاعتاً! می‌گوید عجب آدم خوبی است! هر وقت هم مخالف بود: نه حرف شما با آن مرجع من مخالف است نمی‌توانم گوش بدهم! پس بین یک ولی و بین افراد عادی چه فرقی شد؟ هیچ! همه یکی شدند.

این اشکال نقضی است که اگر آن فرد مقلد باشد. حال اگر مجتهد باشد که دیگر مسئله افحش می‌شود. مجتهد مگر آن حکمی را که پیدا می‌کند، آن حکم، حکم اللَه در حق او نیست؟ افرادی که فرض بکنید که این‌ها پیش یک ولی الهی در آنجا به تلمذ مشغولند. تتلمذ البته، تلمذ نداریم، مشغول به شاگردی به اصطلاح، به سلوک، به اطاعت از این‌ها هستند، و مجتهد هم هست ...، مجتهد یعنی چی؟ من خودم به آن حکم شرعی بر اساس علم و بر اساس مدارک و بر اساس مبانی، به آن حکم شرعی بنده رسیده‌ام، آن حکم شرعی با دستور ولی مخالف است، مجتهد باید چکار کند؟ پس نباید انجام بدهد دیگر. معنایش این است دیگر، اگر انجام بدهد با علم و با یقین او نسبت به یک مسئله‌ای مخالف در می‌آید، انجام ندهد، از دستور ولی در اینجا تخطی کرده، پس بنابراین راه سلوک بالکل دیگر بسته شد. پس اشکال از اصل غلط است، کسی که می‌آید پیش ولی، شک کردن اصلا نداریم، کسی که بخواهد شک بکند، اگر بخواهد شک بکند یعنی من این را قبول ندارم.

مرحوم آقا رضوان اللَه علیه ایشان در طول حیاتشان با یک همچنین مسائلی مواجه بودند. یک روز یک بنده خدایی بود، از منتسبین هم بود، ایشان یک دستوری به او داده بودند. البته بی جهت هم یک همچنین قضایایی برای انسان پیدا نمی‌شود. وقتی انسان در یک قضایی بیفتد، در یک تمردهایی بیفتد، در یک جسارت‌ها و بی‌ادبی‌ها ...، اوه اوه اوه!

از خدا خواهیم توفیق ادب ❊❊❊ بی‌ادب محروم ماند از لطف رب

آن شخصی که برایش این قضیه پیش آمده بود، من نسبت به آقا یک همچنین بی‌ادبی‌هایی از او مشاهده می‌کردم و گفتم که مثل این‌که کارش در آمده. گذشت تا مدتی ایشان یک دستور به او دادند وقتی دستور دادند، رو کرد به ایشان و گفت که آقا خودش هم اهل علم بود حالا اجتهاد و غیر اجتهادش را نمی‌دانم. البته بعید است مجتهد نبود، نه گفت آقا این دستوری که شما به من دادید این خلاف شرع نیست؟!

ببینید! تا گفت این خلاف شرع نیست، شک در حرمت برایش پیدا شد. ایشان تا این را شنیدند، گفتند

انجام ندهید! انجام بدهی عمل خلاف شرع انجام داده‌ای الآن. ببینید! تا شک پیدا شد، نکن!

تو الان می‌خواهی کاری که در ذهنت شبهه حرمت دارد انجام بدهی، به چه حسابی؟ کی گفته؟ شما عملی که توجه کنید مطلب خیلی دقیق شد ها! شما می‌خواهی عملی را انجام بدهی قربتاً الی اللَه در حالی که در دلت شبهه خلاف شرع است، یعنی شبهه حرمت است؟ این چطور با تقرب إلی اللَه جور در می‌آید؟ این چطور با نزدیکی و سلوک جور در می‌آید؟ این چطور با اطاعت و عبادت جور در می‌آید؟ تا شبهه پیدا شد گفتند مبادا قدمی برداری!

خب این شبهه پیدا شد و شروع شد، شروع شد، تا دیگر عملًا شروع کرد به مسخره کردن و طعنه زدن به مرحوم آقا و در مجالس این و آن گفتن و دیگر خب کارش هم در آمد و فوت کرد. حالا دیگر خدا هرچه می‌خواهد با او انجام بدهد. البته عرض کردم که او مقدمه قبلی هم داشت. بی‌خود برای انسان این شک‌ها پیدا نمی‌شود، ریشه دارد، بی‌خود برای انسان این شبهات پیدا نمی‌شود، این شبهات، این شک‌ها، چیزهایی است که باید خیلی بهش رسید، و باید بهش توجه کرد.

خب اگر این طور باشد، پس بنابراین نه مقلد دیگر می‌تواند در اینجا به آن کلام ولی الهی عمل کند، یعنی مقلد غیر خودِ شخص ولی، و نه مجتهد، هیچ کدام. مقلد می‌گوید فتوای مرجع من با کلام شما در تعارض است پس حجیت ندارد، مجتهد هم که می‌گوید من این را کلام شرعی نمی‌دانم.

من یک روز رفتم پیش مرحوم آقا، خب من با مرحوم آقا زیاد بحث می‌کردم، یعنی از میان افراد و فامیل جسارتم بیشتر بود و با مرحوم آقا زیاد مسائلی را بحث می‌کردم ایشان هم خیلی برای ما راه را باز می‌گذاشتند، گفتم که آقاجان دلیل شما بر این‌که فلان کار یک قضیه‌ای الآن واجب است چیست؟

ایشان یک خنده‌ای کردند گفتند: آسید محسن یا واجب است یا حرام، شما این کار را انجام بده!

تمام شد! یا واجب است یا حرام! من می‌خواستم بگویم اگر یک وقتی واجب بوده، الآن حرام است! ایشان نه گذاشتند، نه برداشتند، فرمودند: یا واجب است یا حرام است، برو انجام بده!

چشم! اینجا دیگر استدلال ممنوع! و می‌رفتم و انجام می‌دادم و قطع داشتم که این عملی که انجام می‌دهم از هر واجبی هم واجب‌تر شد؛ از حالا! در حالی که خودم تا حالا معتقد به حرمتش بودم! و الان هم معتقد به حرمتش هستم! الآن هم معتقد به حرمتش هستم! اما این مربوط به آن زمان بود. می‌گفتم آن عملی که قبلا، خودِ بنده یک وقتی مثلا راجع به یک مسئله وجوبی را در نظر داشتم، خب بعدا شرائط عوض می‌شود، تکالیف عوض می‌شود. وقتی که موضوع مسئله تغییر پیدا کند، خود حکم هم تغییر پیدا می‌کند. این را خودِ أهل علم می‌دانند.

به من چه گفتند؟ گفت تو نامه نانوشته خوانی و ... تا شروع کردم آقاجان به نظر شما الآن این قضیه ...

گفتند: واجب است یا حرام، برو انجام بده. تو انجام بده.

خب چی شد؟ یعنی تمام. من دیگر شک نکردم، این مطلبی که الآن ایشان می‌گویند برو، خب من الآن دارم یک عمل خلافی انجام می‌دهم، چون پیش خودم، خیر سرمان بالاخره یک ضرب ضربایی خوانده بودیم. خب من تصورم این بود که یقین دارم در وقتی که با ایشان می‌خواستم بحث بکنم نسبت به این مسئله، از روی یقین داشتم بحث می‌کردم، نه از روی گمان و تخمین و فرض بکنید که یک شواهد و ظواهر عادی. می‌گویم که الآن هم یقین به حرمت فلان عمل دارم. نه این‌که الان تغییر پیدا کرده، نه، ولی وقتی ایشان می‌گویند برو این را انجام بده البته در یک برهه خاصی بود وقتی می‌گویند برو انجام بده دیگر من شک ندارم که الآن حکم اللّه واقعی همین است، الآن این است، هرچه من نیتم بوده بوده. علمم به هرچه رسیده رسیده. الآن من به جایی رسیده‌ام که ما فوق علم را در جلو و پیش روی خود دارم، من تا اینجا رسیده‌ام، آن ما فوق علم من است، آن اطلاعی دارد که من ندارم، از نظر ظاهر هم که اطاعت أعلم واجب است دیگر، خب می‌شود همین مسئله أعلمیت دیگر، مسئله أعلمیت مگر غیر از این است؟

یعنی امام صادق دارد به او می‌فرماید تو که می‌گویی الآن حرام است رفتن در آن تنور، الآن من چیزی را می‌دانم که تو نمی‌دانی دیگر، پس تو أعلمی دیگر! اطاعت اعلم هم واجب است دیگر، مطابق ظاهر، خیلی هم عادی، چیز مهمی نیست، مشکلی نیست. طبق ادله عادی و ادلّه ظاهر هم همین است دیگر. و من در آن موقع که می‌رفتم این عمل را انجام می‌دادم می‌دانستم که واقعا حکم اللّه در حق من صرف نظر از آن ذهنیاتی که دارم همین است، این است، بسیار خب؛ و قس علیه بقیه مسائل و بقیه مطالبی که در اینجا ممکن است که مطرح بشود.

امشب می‌خواستم بنده این بحث را تمام کنم. ولیکن ظاهرا باز تقدیر خدا بر تدبیر ما چربید! بعضی موقع‌ها می‌چربد! تقدیری یضحک بتدبیرک! در حدیث قدسی داریم.

ما جوری تدبیر می‌کنیم و او جور دیگری تقدیر می‌کند. شاید خواست خدا بوده که این مطالب، البته این مطالب را نمی‌خواستم امشب به رفقا بگویم، یکسری مطالب دیگر بود که می‌خواستم بحث را تمام کنم. دیگر صحبت آمد در یک همچنین فضاهایی و ما هم گفتیم که هرچه پیش آمد انشاءاللّه خوش آمد. می‌خواستم امشب این بحث را تمام کنم، البته این بحث ادامه دارد، پس چرا در بعضی اوقات خودِ کلام آن‌ها مختلف است؟ در یک وقت یک مطلبی می‌گویند، در یک وقت ... البته باید تا الآن آنچه را که خدمت رفقا عرض کرده باشیم، دیگر مطلب روشن شده باشد. مطلب دیگر باید روشن شده باشد که شرع عبارت است از آنچه ما أراد اللّه أن یعمل العبد. آنچه که اراده خدا تعلق گرفته است بر این‌که این بنده انجام بدهد. آن اراده گاهی از اوقات بدون ارتباط با ولی است، و صرفا با توجه به ظواهر است، مثل همین تقلیدهای عادی و اصطلاحی و روزمرّه.

خب مجتهد ممکن است اشتباه کند، ممکن است هم مطلبش صحیح و درست باشد. یک وقت این است اراده. یک وقت اراده خدا بر این است که مطلبی غیر از آن‌چه که این ظواهر، و این تکالیف ظاهری برای انسان تقدیر می‌کند، تدبیر می‌کند، یا ذهن خودِ انسان به سمتی می‌رود، آن اراده خدا غیر از این باشد. مثل آن‌چه که ما در أفعال انبیاء، ائمه علیهم السلام و اولیاء الهی مشاهده کردیم.

حالا رفقا فهمیدند وقتی مرحوم آقا به آقای حداد می‌گفتند اگر این لیوان نجس باشد، و خون باشد، شما به من بگویید بخور، می‌خورم؛ حالا فهمیدند دلیلش چیست؟ دلیلش این است که من مجتهدم، حتی أعلم از علمای نجف و ایران هم هستم. بوده، من گفتم دیگر، ایشان آن موقع از همه علماء أعلم بودند. من مجتهدم و أعلم هم هستم، اعلم هم نباشم، آنقدر که بتوانم احکام را بفهمم درس خوانده‌ام. هفت سال قم درس خوانده‌ام. هفت سال تنها پیش علامه طباطبایی غیر از بقیه بودم. هفت سال در نجف بوده‌ام، می‌شود چهار ده سال. در وقتی که اکثر فضلاء نجف می‌گفتند اگر فلانی در نجف باشد مرجعیت شیعه فقط انحصار پیدا می‌کند در ایشان، در یک همچنین وضعیتی، می‌گوید اگر ولی خدا بگوید و این نجس باشد من می‌خورم!

آیا این دین ندارد؟ آیا این از احکام خبر ندارد؟ آیا از طهارت و نجاست چیزی سرش نمی‌شود؟ اگر سر ما نشود، سر او که می‌شود. آیا این از خدا نمی‌ترسد؟ آیا بهشت و جهنم را قبول ندارد؟ آیا سنت و کتاب نمی‌داند؟ می‌داند یا نه؟ بهتر از ما هم می‌داند، بیشتر هم می‌داند، ثابت هم کرده که بیشتر می‌داند. چرا؟ چون کلام ولی الهی را، خب ما أراد اللّه می‌داند. اراده خدا بر این است. وقتی اراده همین است، همین است. اراده خدا این است، مگر اراده خدا در موارد استثنایی نیست؟ مگر شما وقتی یک مرضی دارید و دارویی که می‌خورید و الکل دارد مگر نباید بخورید؟ باید بخورید و واجب هم هست بخورید و نخورید هم خدا عقاب می‌کند. چطور شد آنجا ...؟ اراده خدا الآن به آن تعلق گرفته. همین دوا را در وقت ظاهری نباید بخورید، چون الکل دارد و نجس است. مثل خیلی از داروهای ریه. همین فرض بکنید که اگر الآن برای شما تشنگی غلبه کند، تشنگی بر شما غلبه کند و شما هم فرض کنید که مِن باب مثال آب سیاه داشته باشید، اگر آب نخورید، آب سیاهتان زیاد می‌شود و به چشم شما صدمه می‌زند، این آبی که الآن در دست من است نجس است. آب دیگر هم نداریم، واجب است این را بردارید بخورید! چرا؟ چشمتان دارد الآن صدمه می‌بیند. قلبتان ممکن است صدمه ببیند. این هم همان است. پس ببینید، خیلی آسان و راحت. الآن به خاطر یک مصلحتی این آبی که الآن نجس است، خوردنش می‌شود واجب. به خاطر چی؟ به خاطر ضرر بر بدن یا بر چشم یا بر قلب. خیلی از ناراحتی‌های قلبی هست که به واسطه کمبود آب، کمبود مَیعان خود خون ممکن است اصلا برای انسان مشکل پیدا بشود، غلظت خون پیدا بشود و آن غلظت خون سکته برای انسان بیاورد. مگر روزه را به خاطر این نباید افطار کرد؟ در وسط روز، انسان ببیند روزه برایش ضرر دارد باید افطار کند، باید آب بخورد.

همینطور وقتی یک ولی خدا می‌گوید شما الآن روزه‌ات را در وسط روز باید افطار کنی. مثل این‌که امام علیه السلام بگوید، رفتن به تنور مهم‌تر است یا حکم به افطار؟ شما الآن باید افطار کنید، باید افطار کنید. خود امام صادق این کار را می‌کرد، خودِ حضرت، منصور دوانقی حکم به عید کرده بود، روزِ رمضان را عید کرده بود که افراد هم بیایند و بار عام و امثال ذلک. دعوت کرد حضرت را که بیایند. حضرت رفتند آنجا، یا بن رسول اللَه شیرینی و باقلوا گذاشته بودند، بفرمایید! حضرت در روز سی‌ام ماه رمضان در حال روزه شروع کردند از آن‌ها خوردن. افرادی که آنجا بودند: یابن رسول اللَه مگر شما روزه نبودید؟ مگر نگفتید ... حضرت فرمودند: بله، من روزه بودم، امروز روز آخر ماه بود.

چرا خوردید؟

حضرت این را فرمودند: لأن أفطر یوماً و أصوم یوماً خیر من أن یستحلّ دمی.

اگر یک روز را افطار کنم، و روز دیگری را روزه بگیرم، بهتر است تا این‌که خونم ریخته بشود. خب مورد چیست؟ مورد تقیه است. حالا حضرت بگویند نه خیر، بنده امروز را روزه می‌گیرم و هیچ هم دست به این‌ها نمی‌زنم، هرکاری هم دلت می‌خواهد بکن.

نه! خدا گفته در مورد تقیه باید انسان عمل مطابق با اراده را انجام بدهد. آن که روز سی‌ام را واجب کرده، همان آمده گفته خودت را نگه دار، حفظ کن، خودت را در مورد تقیه نگه دار، احکام تقیه برای انسان آورده، ما برای که روزه می‌گیریم؟ برای خدا. خب خدا هم می‌گوید من الآن این را برای تو می‌خواهم. مگر تو کاسه داغ‌تر از آشی؟

نه خدایا بی‌خود کردی من این را می‌خواهم!

می‌گوید تو بی‌خود کردی! اگر قرار بر این است که برای من روزه بگیری، خب من می‌گویم امروز را روزه نگیر. باید تازه خوشحال هم بشوی، خیلی خب یک روز هم به نفعمان! تازه غر غر هم به ما می‌کنی؟ من روزه را به تو واجب کردم، غر غرش را داری به من می‌زنی؟ من بر تو این را واجب کردم، همین من، من من، منِ خدا، همین من می‌گویم الان روزه را بخور، منصور دوانقی است، می‌کشد: بَه! شما دارید بر علیه نظام حرف می‌زنید؟! شما دارید بر علیه مصلحت اجتماعی ...؟ منِ منصور دوانقی امروز آمده‌ام اعلام برای عید کرده‌ام، پس تو فتنه‌گری، پس تو مخلّی، پس تو محاربی، پس بنابراین سرت باید برود بالای دار ...! بی‌خود و بی‌جهت! بی‌خودِ بی‌خود! حضرت به ما یاد می‌دهند. تعلیم می‌دهند، خودشان هم انجام می‌دهند، نمی‌آیند در اینجا مثلا فرض کنید که با یک عبارت‌های نامناسبی خودشان را نگه دارند و مقابله کنند، مقابله ندارد. وقتی طرف زور دارد ... امام هم که دستور به اعمال ولایت ندارد، بچه امام موسی بن جعفر، نوه امام صادق، امام رضا شیر را از در پرده در آورد انداخت به جان آن و تکه تکه کرد و خورد و اثرش هم نماند، چرا امام صادق

اینجا شیر نیاورد برای آن منصور؟ چون هرجایی که نمی‌شود این کار را کرد، جا دارد، خودِ امام می‌داند در کجا اعمال امامت کند، اعمال قدرت کند، اعمال ولایت کند.

در آن‌جا می‌گوید که طبق دستور باید تقیه کرد و باید انسان این عمل را انجام بدهد و بعد خب قضای روزه و تکلیف به نحو دیگری است.

مطالب دیگری خب باقی مانده، انشاءاللَه باز اگر تقدیر خدا، بر اتمام این مسئله باشد، از حالا انشاءاللَه‌اش را بگوییم! چون دیگر یک قدری قضیه، مسئله طول کشید و توقع رفقا و دوستان این است که این مسئله زودتر به انتهاء برسد، سوالاتی که می‌شود، اشکالاتی که می‌شود، این اشکالات را بنده در نظر می‌آورم تا در آن جلسه مطرح بشود، همانطور که مطرح کردم اگر رفقا برایشان نسبت به موردی اشکالی هست، بیان کنند تا این‌که در مجلس بعد هم به آن بپردازیم انشاءاللَه به خواست و قوت خدا، دیگر در مجلس آینده مطلب را جمع کنیم و از این بحث فراغت پیدا کنیم و به تتمه مباحث حدیث شریف عنوان بصری بپردازیم.

اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد